

دوفصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۹۱

رابطهٔ نحو عربی و معنی‌شناسی (با عنایت به مسئلهٔ اعراب و با توجه ویژه به اعراب رفع)

انسیه خزعلی^۱، فاطمه شیرزاده^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱

تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۴

چکیده

دانش‌های نحو و معنی‌شناسی به‌گونه‌ای با هم آمیخته‌اند که برای درک درست کلام باید آن را از منظر این دو دانش، و با عنایت به استعمال غالب و مورد اتفاق دانشمندان در دو حوزهٔ مورد بحث، بررسی کرد. برخی زبان‌شناسان غربی به تقدم لفظ بر معنا و برخی دیگر به تقدم معنا بر لفظ معتقدند.

قواعد نحو عربی با ویژگی منحصر به فرد خود، یعنی اعراب، از جهت لفظ و ظاهر، حالتی خاص دارند که در بدو امر، از تسلط لفظ بر معنی حکایت می‌کند و به‌نظر می‌رسد که اعراب، معنی و رمزهای پنهان و پیدای کلام را تعیین می‌کند و ظرافت‌های بلاغی آن را رقم می‌زند؛ در حالی که با تأمل در مقوله‌هایی همچون تصرف در اعراب در صورت گنجایش معنی، تغییر نکردن اعراب در صورت نبود تطابق معنوی، احکام مرتبط با تجاذب

۱. دانشیار دانشگاه الزهراء. ekhazali@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد دانشگاه الزهراء. shirzadeh1364@yahoo.com

لفظ و معنا می‌توان به نقش مهم و غالب معنا در شکل‌گیری لفظ دست یافت.

در این راستا، در مقاله حاضر، ضمن سخن گفتن از این سیطره معنوی، غلبه خاص معانی اسناد، ثبوت و حذف حالت‌های حدوثی و نقش قرینه‌ها در انتخاب حرکت رفع را بررسی کرده و شواهدی را از مسندالیه، اسناد ظروف، صفت مقطوع و باب اشتغال آورده‌ایم. شیوه پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی و متکی بر اسنادهای مورد اتفاق قدمای علم نحو است.

واژه‌های کلیدی: نحو، معنا، لفظ، اعراب، علامت رفع.

۱. مقدمه

زبان عربی از جمله زبان‌هایی است که قواعدی بسیار گسترده، کامل و در عین حال پیچیده و دشوار دارد؛ به گونه‌ای که یادگیری و کاربرد این قواعد، در دریافت جامع معنای کلام، نقشی مهم ایفا می‌کند.

وجود الفاظ مشترک با معانی گوناگون و نیز وجود معانی مشترک در الفاظ غریب، کثرت مترادفات و ظرافت‌های معنایی آنها در تفاوت‌های لفظی اندک، از جمله ویژگی‌های این زبان و اشتغال آن بر مفاهیم گوناگون است. از دیگر ویژگی‌های این زبان می‌توان ظرفیت بالای آن را در تناسب حروف با معانی از نظر مخرج، صفت و ایجاد موسیقی خاص برای القای مفهوم مورد نظر ذکر کرد؛ علاوه بر اینها، مسئله اشتقاق- که پدیده‌ای منحصر به فرد در زبان عربی است- قدرت تولید و توسعه مفاهیم را به گونه‌ای اعجاب‌انگیز، در این زبان افزایش می‌دهد.

رابطه دانش‌های نحو و معنی‌شناسی به گونه‌ای است که اگر یکی از این دو، به شکل درست به کار گرفته نشود، دیگری نیز به تأثیر از آن، مخدوش و ناقص می‌شود و مقصود متکلم، به درستی به مخاطب انتقال نمی‌یابد. در این مقاله، رابطه دو علم نحو و معنی‌شناسی را با تمرکز بر برخی

قواعد نحوی از جمله تأویل لفظ و اعراب با تأکید بر اعراب رفع، مورد مذاقه و بحث قرار داده و کوشیده‌ایم برای وضوح قواعد، از شواهدی متنوع همچون آیات قرآن و اشعار، استفاده کنیم. در زبان عربی، نقش اعراب و تأثیر آن در معنای کلی کلام، شایان توجه بسیار است؛ زیرا دگرگونی بنای کلمه در صرف، بر مفهوم جزئی کلمه اثر می‌گذارد؛ ولی نقش اعراب در دگرگونی کامل کلام و تغییرهای معنایی آن، کاملاً مشهود است.

۲. علم نحو

واژه «نحو» معادل کلمه «Syntax» در زبان انگلیسی است که از واژه‌ای یونانی به معنی «نظم و ترتیب» گرفته شده است. این کلمه از جنبه لغوی، به معنی «جهت و اسلوب» به کار رفته و در اصطلاح، به معنی جهت‌گیری قواعد به شیوه‌ای که حضرت علی (ع) به ابوالاسود توصیه کرده‌اند، بر قواعد نحو عربی، اطلاق شده است.^۱

به طور کلی، نحو هر زبان، شامل شیوه‌هایی است که با استفاده از آنها می‌توان واژه‌ها را به گونه‌ای ترکیب کرد که بتوانند واحدهایی بزرگ‌تر بسازند؛ به عبارت دیگر، نحو عبارت از قواعدی است که از چگونگی هم‌نشینی تک‌واژه‌ها بر روی زنجیر گفتار و ساختن واحدهای بزرگ‌تر سخن می‌گوید (باقری، ۱۳۸۲ش: ۱۴۵). علوم ادبی عربی، از دستور زبان عربی، یعنی علم نحو آغاز می‌شود. در علم نحو، از حالت‌های اواخر کلمات هنگام ترکیب با یکدیگر بحث می‌شود و در واقع، این دانش، فرایندی جهت‌دار است که دستیابی به معنا را میسر می‌کند (شعیری، ۱۳۸۱ش: ۱۴۳). موضوع علم نحو، کلمه و کلام است و بر هریک از این دو بخش، قواعدی مترتب است.

۱. چنان‌که روایت شده است حضرت علی (ع) به دلیل خوفی که بر ازبین رفتن این زبان و به وجود آمدن خطا در آن داشتند، قواعدی را به ابوالاسود تعلیم دادند؛ سپس از او خواستند دیگر قواعد را بر همان اصول بنا کند و فرمودند: «انح نحو هذا»؛ به همین جهت، این علم، نحو نامیده شد (خضیر، شرح متن الاجرومیه).

۳. علم معنی‌شناسی

علم معنی‌شناسی از دیرباز، مورد توجه دانشمندان بوده است و با مروری بر سیر تاریخی علم زبان‌شناسی درمی‌یابیم که توجه به این علم، روزبه‌روز فزونی یافته است (عبدالجلیل، ۲۰۰۱م: ۱۴). معادل انگلیسی معنی‌شناسی، واژه «Semantics» است و در زبان عربی، بدان علم الدلالة یا علم المعنی می‌گویند. برخی تعریف‌های معنی‌شناسی بدین شرح است: «بررسی معنا»؛ «دانشی که به بررسی معنا می‌پردازد»؛ «شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی است که به بررسی شرایط لازم در رمز می‌پردازد تا قادر بر حمل معنا باشد» (مختار عمر، ۱۳۸۵ش: ۱۹). در تعریف اخیر، گویا با ذکر واژه «رمز»، مفاهیم دیگری خارج از ظاهر کلام، مورد قرار می‌گیرد.

علم معنی‌شناسی عربی، در اصول فقه ریشه دارد و در گذشته، برای فهم معانی قرآن و استنباط احکام شکل گرفته است؛ اما به‌مرور، دامنه آن گسترش یافته و به‌صورت شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی درآمده است؛ به گونه‌ای که امروزه، رابطه میان لفظ و معنا، پایه نظریات را در این علم تشکیل می‌دهد (عبدالجلیل، ۲۰۰۱م: ۱۵).

در تعریف علم معنی‌شناسی می‌توان گفت: «علم معناشناسی، علمی است که به بررسی معنای الفاظ پرداخته و سیر تکاملی آن را در طول زمان و در قالب اسلوب‌های معنایی مختلف، مورد توجه قرار می‌دهد»؛ به عبارت ساده‌تر، علم معنی‌شناسی یعنی پرداختن به معنا (کمال‌الدین، ۲۰۰۷م: ۱۹).

۴. رابطه دانش‌های نحو و معنی‌شناسی

زبان‌شناسان درباره معیارهای شناسایی اجزای کلام و دست‌یافتن به نحو (قواعد ترکیب اجزای زبان)، نظریه‌هایی متفاوت دارند: گروهی معتقدند این کار باید براساس ملاک‌های صوری مشخص در همان زبان صورت گیرد و بدین منظور، می‌توان از امکانات محورهای جانشینی و هم‌نشینی^۱ استفاده کرد. این محققان برآن‌اند که زبان‌شناس باید داده‌های قابل مشاهده را به‌صورتی

۱. در روابط جانشینی واژه‌ها براساس شباهت‌های موجود بین مدلول‌ها و یا دال‌هایشان، دسته‌بندی الگوهای جانشینی، واژه‌ها را غیاباً (In Absentia) به یکدیگر پیوند می‌دهند؛ زیرا آنها در واقع، به صورت زبانی یا نظام بالقوه‌ای تعلق دارند که هر کاربر زبان، در حافظه خود دارد. در مقابل، روابط هم‌نشینی عبارت است از پیوندهای حاضر (In Presentia) بین واژه‌ها؛

عینی و نظام‌مند بررسی کند و دستور زبان را از میان انبوه اطلاعات گردآوری‌شدهٔ زبانی و بدون توجه به معنا استنتاج کند. این گروه، ساخت‌گرا نامیده می‌شوند (باقری، ۱۳۸۲ش: ۱۴۶).

یکی از معروف‌ترین زبان‌شناسان ساخت‌گرای آمریکا که پیرو تقدم صورت بر معنا بود، بلومفیلد^۱ است و پیروان شیوهٔ او به بلومفیلدیان معروف‌اند؛ اما زبان‌شناسان متأخر آمریکایی - که نوآم چامسکی^۲ در رأس آنها قرار دارد - دربارهٔ تقدم صورت بر معنا تردید کردند و معتقدند دستوری که برای زبان نوشته می‌شود، باید چگونگی کارکرد زبان را نشان دهد؛ یعنی با در نظر داشتن جنبهٔ خلاقیت و تولیدی زبان، قواعدی را به دست دهد که بتوان با استفاده از آن، جمله‌های صحیح تازه‌ای ساخت و شناخت. چنین دستور زبانی در اصطلاح، دستور زبان زایشی - گشتاری^۳ نامیده می‌شود (مختار عمر، ۱۳۸۵ش: ۳۰ تا ۳۲).

به نظر می‌رسد چامسکی با وجود اینکه دربارهٔ تقدم صورت بر معنا تردید کرده، اهمیت یکسان لفظ و معنا را نیز نپذیرفته است و بنابر گفتهٔ وی «بهترین طریقهٔ تعریف دستور زبان، این است که آن را مطالعهٔ خودسامان و مستقل از معنائشناسی بخوانیم» (چامسکی، ۱۳۶۲ش: ۱۶۱). وی کوشیده است تا نحوی کاملاً مستقل از داده‌های معنایی را عرضه کند؛ ولی با تأمل در قواعد زبان عربی درمی‌یابیم که هیچ‌یک از نظریه‌های مطرح‌شده دربارهٔ دستور زبان عربی، درست و قابل اعتماد نیست.

رابطهٔ دانش‌های نحو و معنی‌شناسی، به این نظریه‌ها ختم نمی‌شود و بنابر آنچه اوگدن^۴ و ریچاردز^۵ نوشته‌اند، علم معنی‌شناسی در آغاز قرن بیستم، به صورتی قابل ملاحظه، پیشرفت کرد؛ به گونه‌ای که پس از آن، به دانشی مستقل تبدیل شد. در سال ۱۹۶۳م، در پی انتشار مقالهٔ کاتز^۶ و

یعنی آنها جزئی از «یک زنجیرهٔ حقیقی» هستند. دربارهٔ مدلول‌ها هم‌گونی و دربارهٔ دال‌ها یکسان‌بودن بخشی از آنها مطرح است. روابط هم‌نشینی و جانشینی، قالب‌هایی هستند که بین آواها و اندیشه‌های بی‌شکل به وجود می‌آیند و جنبهٔ اختیاری و قراردادی نشانه‌ها را محدود می‌کنند (دینه‌سن).

1. Bloomfield
2. Noam Chomsky
3. Generative Transformational Grammar
4. Ogden
5. Richards
6. Katz

فودور^۱، تاروپود دو علم معنی‌شناسی و نحو در هم تنیده شد و تمام تلاش معنی‌شناسی، به تحلیل عبارات و جملات برای دریافت رابطه کلمات با یکدیگر و تأثیر آنها بر هم برای دریافت معنای اصلی آن عبارت، اختصاص داده شد. بر همین اساس، تحلیل معنی‌شناختی دو روی کرد دارد: در روی کرد اول، به بیان معانی لغوی کلمات پرداخته می‌شود و در روی کرد دوم، معنای جملات و عبارات، و رابطه نحوی اجزای آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد (حامد، ۲۰۰۲م: ۱۶).

علم معنی‌شناسی از زمان آغاز تدوین علم نحو، مورد توجه واضعان نحو قرار گرفت و آنها با عباراتی مانند ارتباط یا تجاذب لفظ و معنا از آن یاد کرده‌اند.

با وجود اینکه نحویان، در وهله نخست، میزان سنجش چگونگی لفظ را نوع اشتقاق و موقعیت لفظی آن در جمله قرار داده‌اند و بسیاری از آنان ازدید معنی‌شناسی و دلالت، به ساختار کلام عربی ننگریسته‌اند، نمی‌توان توجه و دقت نظر بسیاری از آنان را در نتیجه‌گیری نهایی و سوق به معنا در عدول از قاعده کلی - در صورتی که تقید به اصل، به معنا صدمه زند - انکار کرد.

سیویه در جای‌جای *الکتاب*، به این نکته پرداخته و لفظ را بدون ذکر معنی، استوار ندانسته است. جرجانی، ابن فارس و بسیاری دیگر از علمای نحو و بلاغت نیز بر این ارتباط تنگاتنگ، تأکید کرده‌اند و ابن جنی با تصریح به این مسئله گفته است:

اگر عرب را می‌بینی که به اصلاح لفظ و تهذیب و تحسین آن می‌پردازد و گوشه و کنار آن را با تیزی صیقل می‌دهد، گمان مکن که این عنایت و توجه فقط به لفظ و ظاهر است؛ بلکه همه این موارد در خدمت معنی و جهت بزرگ‌داشت و اهمیت به آن است (ابن جنی، ۲۰۰۶م: ۱/۲۲۵).

انقلاب بزرگی که عبدالقاهر جرجانی در *دلائل الإعجاز* ایجاد کرد و نظریه نظم او که بر اساس معانی نحو پایه‌ریزی شده بود و از همین مسیر، به مسائل بلاغی و زیبایی‌های کلام عرب ره‌نمون می‌شد، از بارزترین نمونه‌های معنی‌شناسی در زبان عربی است. نکته درخور توجه، آن است که عبدالقاهر با وجود شهرت در بلاغت و تألیف آثاری معروف چون *دلائل الإعجاز* و *اسرار البلاغه*،

نزد علمای قدیم، به عبدالقاهر نحوی معروف بود؛ زیرا درحوزه نحوی، او به معنی و نیز آمیختگی صنعت و معنا پرداخته است (الخطیب، ۲۰۰۰م: ۲/۳۹۱).

۵. رابطه لفظ و معنی در ساختار نهایی کلام

درباره رابطه دو علم نحو و معنی‌شناسی، قانونی در علم زبان‌شناسی وجود دارد که می‌گوید: «ترکیب جملات و عبارات تنها از طریق معنای الفاظ آن، امکان‌پذیر است»؛ مثلاً عبارت «کتاب محمد»، از لحاظ معنایی، صحیح است؛ بنابراین، از نظر نحوی، قابل ترکیب است؛ اما عبارت «کتاب الخنزیر» چون به لحاظ معنایی، نادرست است، قابلیت ترکیب نیز ندارد (کمال‌الدین، ۲۰۰۷م: ۲۵). در جمله «هوشنگ را، کتاب را به وی دادم»، برای آنکه اثبات کنیم «هوشنگ» مفعول نیست و تحت فرایندی بانام مبتداسازی و برای تأکید، به آغاز جمله آمده است، نیازمند معنا هستیم (صفوی، ۱۳۸۳ش: ۳۶).

در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (توبه/۳). در این آیه، «رسوله» نمی‌تواند معطوف «مشرکین» باشد؛ زیرا در این صورت، معنا صحیح نیست. با توجه به معنای آیه، «رسوله» یا عطف به لفظ جلاله «الله» است و یا مبتدایی که خبر آن حذف شده است (کمال‌الدین، ۲۰۰۷م: ۲۶). عکس این مسئله نیز صادق است؛ یعنی هر عبارتی که از چهارچوب تعیین شده در علم نحو خارج شود، از معنای خود نیز خارج شده است و بر همین اساس، عالمان نحو گفته‌اند: «هر جمله‌ای که از لحاظ معنا صحیح باشد، صحیح؛ وگرنه نادرست است» (نهر، ۲۰۰۸م: ۸۲). سیبویه نیز در کتاب مشهور خود، بر این نکته تأکید کرده و صحیح بودن معنای عبارت را وابسته به صحیح بودن ساختار نحوی آن دانسته است. پس از او، عالمانی دیگر از جمله ابن‌هشام انصاری (م ۷۶۱ق) نیز این مطلب را تأیید کرده‌اند (نهر، ۲۰۰۸م: ۸۶) و عالمان معاصر نیز دلالت نحوی، یعنی دستیابی به معنای جمله از طریق ساختار و چگونگی چینش الفاظ را یکی از انواع دلالت‌ها شمرده‌اند (خضر، ۲۰۱۰م: ۱۱۲).

بر این اساس می‌توان گفت لفظ و معنا دارای ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگرند؛ البته هر جا از ارتباط هم‌نشینی (رابطه «و...و...») سخن گفته شود، با ساختار نحوی سروکار داریم؛ در حالی که

ساختار معنایی، بر رابطه جانشینی (ارتباط «یا...یا...») تأکید می‌کند. باید اذعان داشت که در نظام معناشناختی کلامی، لفظ و معنا در مقابل یکدیگر یا در تضاد با هم نیستند؛ بلکه با یکدیگر ترکیب می‌شوند (شعیری، ۱۳۸۱ش: ۱۴۳)، اکنون، با اشاره به برخی قواعد نحو عربی و توجه به ویژگی بارز این زبان، یعنی اعراب و تأثیر آن بر معنا، بیش از پیش به صحت این گفته پی خواهیم برد.

۶. اعراب و جایگاه آن در نحو عربی

در معاجم لغوی، اعراب، وسیله‌ای لفظی برای روشن کردن معنای کلام دانسته شده است: «الإعراب الّذی هو النّحو إنّما هو الإبانة عن المعانی بالألفاظ» (ابن منظور، ۱۹۹۲م: «ع ر ب»). برخی نیز اعراب در کلام را به معنی روشنی کلام و گفتار، و ویژگی «عربی» را برای این زبان، به معنی فصیح و روشن بودن آن دانسته‌اند: «اعرب الرَّجُلُ بمعنی افصح القول و الکلام و هو عربی اللسان ای فصیح» (ابن درید: ۱۹۹۱م: ۲۱۷).

در تعریف اعراب، عالمان نحو، معانی‌ای مشابه و نزدیک را ذکر کرده‌اند که بیشتر، متوجه همین معناست. آنان اعراب را وسیله‌ای برای تبیین و توضیح معنا دانسته‌اند. ابن جنی اعراب را عبارت از روشن کردن معنا به وسیله لفظ دانسته است (ابن جنی، ۲۰۰۶م: ۱/۳۵)؛ عبدالقاهر جرجانی نیز در الفاظ را بر معانی بسته دانسته و کلید فتح این باب را اعراب شمرده و معتقد است اعراب، معیار تشخیص نقص و ترجیح در کلام است (الجرجانی، ۱۹۹۵م: ۴۲).

از جمله شواهدی که نحویان برای علل وضع نحو و ایجاد ضوابط اعرابی ذکر می‌کنند، داستان معروف ابوالأسود دثلی با فرزندش است؛ بدین شرح که وقتی او خطاب به پدر گفت: «ما أحسنُ السَّماءِ!»؛ پدر جواب داد: «نجومُها!»؛ دختر خطاب کرد: «من سؤال از زیباترین آسمان نداشتم؛ بلکه از زیبایی آن تعجب کردم!»؛ پدر گفت: «پس باید بگویی: ما أحسنُ السَّماءِ؛ چه زیاست آسمان!». طبیعتاً در این دو عبارت، از جهت تعداد حروف و نیز از حیث کلمات و جایگاه آنها تغییری مشاهده نمی‌شود؛ بلکه اعراب، در تغییر معنا نقشی اساسی دارد. این گونه نمونه‌ها بیانگر پیروی جدی اعراب از معناست.

۷. رابطه اعراب و معنای کلمه

در علم نحو، اعراب کلمات از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ به گونه‌ای که در بیشتر پژوهش‌ها و کتاب‌های نحوی از این مسئله سخن گفته شده است. اعراب از جمله مهم‌ترین قرینه‌های موجود است که به واسطه آن، معنای کلمه (آن معنایی که در قالب جمله نمود می‌یابد) مشخص می‌شود و این همان چیزی است که علم نحو در پی دست یافتن بدان است (القیسی، ۲۰۰۴م: ۴۸). در واقع، حرکات، مخاطب را به سوی معنا ره‌نمون می‌شوند (مزیان، ۲۰۰۲م: ۷۶)؛ زیرا اگر جمله‌ای خالی از علامت اعرابی باشد، نمی‌توان به نقش‌های عناصر سازنده آن استدلال کرد. ابن‌جنی در تأیید این مسئله در کتاب خود می‌گوید: «حرکات در واقع، روشنگر معنای کلمات می‌باشند. وقتی می‌گویی: "اکرم سعید أباه" و "شکر سعیداً أبوه"، از طریق اعراب کلمات است که مخاطب به فاعل و مفعول در جمله و در نتیجه معنای جمله پی می‌برد» (ابن‌جنی، ۲۰۰۶م: ۶۸)؛ زیرا در دستور زبان عربی، جایگاه فاعل و مفعول به گونه‌ای است که قابلیت جابه‌جایی و تقدیم و تأخر دارد و در صورت نبود حرکت‌گذاری، در معنای جمله ابهام ایجاد می‌شود. اکنون با استناد به آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (قرآن، فاطر: ۲۸)، بیشتر به ارزش اعراب پی می‌بریم. در این آیه، لفظ جلاله «الله» و «العلماء» را با هردو وجه رفع و نصب خوانده‌اند و این مسئله، به ایجاد معنای کاملاً متفاوت، منجر شده است. اگر لفظ جلاله «الله» مفعول باشد و «العلماء» در نقش فاعل ظاهر شود، خوف الهی بر معنای آن حاکم می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ»؛ اما اگر لفظ جلاله، فاعل باشد، معنای جمله چنین خواهد بود: «خداوند از میان بندگانش از علما خائف است» (الطَّلحي، ۱۴۲۴ق: ۴۵۲)؛ بدین ترتیب، در مواردی که امکان ظهور این علامت‌های لفظی فراهم نشود، برای جلوگیری از التباس، بر لزوم حفظ جایگاه تأکید می‌شود؛ مانند زمانی که اعراب، تقدیری باشد: اهان ابی عمی.

از سوی دیگر، چون اعراب، قرینه‌ای لفظی است، نسبت به دیگر قرینه‌ها وضوح بیشتری دارد و دانشمندان علم نحو نیز چنان توجهی بدان کرده‌اند که گاه آن را با علم نحو، برابر دانسته‌اند (حامد، ۲۰۰۲م: ۶۰). دکتر عبدالسلام المسدی در تعریف اعراب می‌گوید: «اعراب همان چیزی

است که به واسطه آن، کلمه می‌تواند نقش خود را از لحاظ نحوی و معنایی، در جمله ایفا کند» (المسدی، ۲۰۱۰م: ۶۵).

پیوستگی جدایی‌ناپذیر اعراب و معنی موجب شده است برخی اعراب کلام را قبل از دانستن معنی صحیح آن، جایز ندانند و در حالی که اعراب، مبین و شارح معنی است، معنی را موجب تبیین اعراب بدانند؛ برخی نیز اعراب را فرع بر معنی و برخی دیگر آن را خادم معنی و تابع آن به‌شمار آورند؛ زیرا معنی، بر اعراب، حاکم و مسلط است و هیچ چیز به میزان اهتمام به ترکیب و بار معنایی آن، نحویان را به خود مشغول نکرده است؛ از این روی، اکتفا به اعراب در تبیین متن، هرگز نحویان را اقناع نکرده است؛ بلکه آنان به معنی مستفاد از آن اعراب نظر می‌کردند و اگر آن معنی، مقبول و مورد نظرشان نبود، در صحت اعراب شک می‌کردند و وجوه اعرابی دیگری را برای آن قائل می‌شدند. از آنجا که باید به نقش دلّالی کلمه، چه به صورت مفرد و چه به صورت ترکیبی توجه شود، از یک سو، معنی کلمه از جهت بنای صرفی و ساختار مفرد آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، جایگاه آن در ترکیب کلام و ارتباط آن با دیگر اجزاء جمله که حرکت اعرابی خاصی را طلب می‌کند (الخطیب، ۲۰۰۰: ۲/۳۹۹ و ۴۰۰).

اینک، به برخی تغییرهای اعرابی برای همسویی با معنا و مواضع تصرف یا ممکن نبودن تصرف در لفظ و معنا می‌پردازیم که مورد توجه نحویان و زبان‌شناسان عرب قرار گرفته است.

۸. تصرف در اعراب در صورت گنجایش معنی

در بسیاری از وجوه اعرابی که در انواع قرائت‌ها و روایت‌ها دیده می‌شود، مسئله تحمل معنوی عبارت، مورد توجه قرار می‌گیرد. در قرائت‌های مختلف قرآنی که از سوی قرّاء سبعة مورد توجه قرار گرفته و همه آنها مورد تأیید بوده‌اند، بر این نکته تأکید شده است که این قرائت‌ها معنی آیه را تغییر نمی‌دهد و اگر هم تغییر دهد، به معنی اصلی خللی وارد نمی‌کند؛ بلکه تأکید یا خاص بودن را می‌رساند و یا حکمی فقهی را تأیید و تقریر می‌کند.

درباره روایت‌های شعری نیز شارحان، با تغییرهای جزئی اعراب، معانی‌ای گوناگون را برداشت کرده و گاه به گونه‌ای شعر را تفسیر و تأویل کرده‌اند که شاعر خود در چگونگی اعراب شعر،

چنان دقت و امعان نظری نداشته و بیشتر توجهش به وزن و موسیقی شعر، معطوف بوده است؛ چنان که وقتی از متنی درباره مشکلات نحوی شعرهایش پرسش می‌شد و چگونگی معنای آن، با توجه به جهت نحوی، مورد سؤال قرار می‌گرفت، وی می‌گفت: «از شارح، یعنی ابن جنی پرسید» یا پاسخ می‌داد: «لو كان ابوالفتح حاضراً لأجاب»؛ یعنی اگر ابن جنی حاضر بود، به این پرسش پاسخ می‌داد.

برخی از این تغییرهای اعرابی، موجب تغییر در قضاوت و حکم قانونی می‌شود و در نقل‌های تاریخی و فقهی، نمونه‌های آن فراوان است؛ از جمله نظر معروفی که کسایب به ابوسیف قاضی اعلام کرد؛ بدین شرح که وقتی هارون الرشید از حکم طلاق در این ابیات سؤال کرد:

فَان تَرْفَقِي يَا هِنْدُ فَالْرِفَقُ اَيْمَنُ وَ اِنْ تَخْرَقِي يَا هِنْدُ فَالْخَرَقُ اَشْأَمُ
فَاَنْتَ طَلَقٌ وَ الطَّلَاقُ عَزِيْمَةٌ (ثَلَاثٌ) ثَلَاثًا وَ مَنْ يَخْرِقُ اَعْقُ وَ اَظْلَمُ^۱

او چنین حکم کرد که اگر «ثلاث» (به رفع) خوانده شود، یک طلاق جاری شده و اگر «ثلاثاً» (به نصب) باشد، طلاق سه گانه اجرا شده است؛ زیرا در اولی گفته است «أنت طلاق» و بعد خبر داده که طلاق بائن سه گانه است و اگر به نصب خوانده شود، بیانگر آن است که این طلاق، از نوع سه گانه است و بین آن، جمله معترضه «الطلاق عزيمة» آمده است (ابن هشام، ۱۴۱۳ق: ۱/ ۷۶).

۹. یگانگی اعراب به دلیل مطابقت نداشتن با معنا

در برخی مناقشات نحوی، عالمان بر اعرابی واحد اتفاق نظر دارند؛ در حالی که تعدد اعراب، از امور مشهود و متعارف در نحو عربی است و با تأویل‌ها و تقدیرهای گوناگون، برخی به نوعی اعراب و برخی به گونه‌ای دیگر اعتقاد دارند؛ ولی در همه این موارد، دلیل اصلی قبول گونه‌ای خاص از اعراب، توجیه معنایی و مقبولیت دلالی آن بوده است و هرگاه خدشه‌ای به معنا وارد شود، نحویان به اعراب واحد حکم می‌کنند.

۱. ای هند! اگر نرمی به کار گیری، موجب خوش‌یمنی خواهد بود و اگر پیوند بگسلی، گسستن، امری شوم و نامیمون است؛ پس تو را طلاق دادم؛ اگرچه طلاق می‌که موجب جدایی ابد است، سه‌باره است (یا: تو را سه‌طلاقه کردم که قطعی و غیر قابل بازگشت است) و آنکه نخست پیوند می‌گسلد، ظالم‌تر و مستوجب عقوبت است.

مثلاً در جمله «مات زیدٌ و طلوعُ الشمسِ»، اگر «و» را از نوع عطف بگیریم، «طلوع» مرفوع می‌شود و اگر آن را از نوع معیت فرض کنیم، «طلوع» منصوب خواهد شد. با توجه به اینکه عطف گرفتن، باعث فساد معنی و حکم به موت طلوع شمس می‌شود، فقط وجه معیت، مورد قبول است (الخطیب، ۲۰۰۰م: ۲/ ۴۰۸).

همین مسئله در آیه شریفه «ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ» (قرآن، مزمل: ۱۱)، یعنی مرا با تکذیب‌کنندگان غرق در نعمت رها کن، نیز دیده می‌شود. در این آیه، اگر حرف «و» را از نوع معیت نگیریم، و آن را عطف تلقی کنیم، معنا فاسد می‌شود. زرکشی نیز در البرهان، به این نکته اشاره کرده و گفته است لازمه چنین اعرابی، امر خداوند متعال به پیامبرش است که او و مکذبین را ترک کند؛ در حالی که مفهوم آیه، واگذار کردن کار مکذبین به خداست (زرکشی، ۱۳۹۱ق: ۴/ ۴۳۶).

زبان عربی با اعراب آمیخته است و بدون اعراب نمی‌توان معنایی صحیح و دقیق را از عبارات به دست داد. به دلیل وجود این ارتباط تنگاتنگ، تلاش برخی معاصران برای حذف اعراب، بی‌نتیجه مانده است؛ همان گونه که استدلال برخی نحویان قدیم در اولویت‌ندادن به اعراب، مورد اعتراض و احتجاج قرار گرفت. عکبری در مسائل خلافیه فی النحو، به ایرادهای کسانی که معتقدند رعایت رتبه در عبارت‌ها، برای القای معنی کفایت می‌کند، چنین پاسخ می‌دهد:

لزوم رتبه در حفظ معنی صحیح نیست؛ زیرا که اولاً موجب تنگ‌نمودن مجال متکلم، و اختلال در نظم و سجع در صورت نیاز به آن می‌شود؛ ثانیاً در بسیاری از موارد که اضمار قبل از ذکر، جایز نیست، ملزم به تقدیم آنچه حقیقتش تأخیر است، می‌باشیم؛ مانند: ضَرَبَ زَيْدًا غُلَامُهُ (العکبری، ۲۰۰۱م: ۱/ ۹۶).

وی علت ظهور اعراب در آخر کلمات را کامل‌شدن صیغه وضع شده بر آن و پذیرفتن علامت‌های عارضی مانند «ه» تأنیث و «ی» نسبت می‌داند تا پس از تکمیل بنای کلمه، به جایگاه معنایی آن در ترکیب توجه داده شود (العکبری، ۲۰۰۱م: ۱/ ۹۹).

۱۰. تجاذب اعراب و معنی

ابن جنی در *الخصائص*، بابی را به این عنوان اختصاص داده و گفته است در بسیاری از سخنان نظم و نثر عرب، شاهد تجاذب لفظ و معنی هستیم؛ به گونه‌ای که اعراب مفهومی را منتقل می‌کند و معنی به جهتی دیگر می‌خواند. در همه این موارد، ترجیح معنی، موجب استواری کلام و در نتیجه، تصحیح اعراب می‌شود؛ مثلاً در آیه «إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (قرآن، طارق: ۸ و ۹)، معنی چنین است که «او در روزی که اسرار آشکار می‌شود، بر بازگرداندنش تواناست». در صورت وجود چنین معنایی، اعراب دچار مشکل می‌شود؛ زیرا بین ظرف «یوم تبلی» و متعلق آن، یعنی «رجع»، فاصله افتاده و فصل بین عامل و معمول به اجنبی جایز نیست؛ بنابراین، با عنایت به اقتضای معنا باید فعلی ناصب را برای ظرف، در تقدیر گرفت که مصدر یاد شده بر آن دلالت کند. گویا خداوند متعال پس از «لقادر» می‌گوید: «يَرْجِعُهُ يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ» و «رجعه» بر «یرجع» که فعلش است، دلالت می‌کند (ابن جنی، ۲۰۰۶م: ۳/۲۵۶).

برخی دیگر از این کشمکش‌های لفظ و معنی، با توجیه مسئله هم‌جواری در زبان عربی به نفع معنی، خاتمه می‌یابد؛ مثلاً گاه فعل در ظرفی عمل می‌کند که از نظر معنی در آن واقع نشده است؛ ولی به علت هم‌جواری با فعلی دیگر که آن زمان را به خود اختصاص داده، می‌تواند چنین معنایی را تداعی کند؛ مثلاً در عبارت «أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ إِذْ أَطَاعَنِي»، احسان در اولین لحظات اطاعت، اتفاق نیفتاده است؛ بلکه بعد از اطاعت و در زمان متأخر واقع شده است. در واقع، اطاعت، سبب احسان است که باید بر مسبب خود مقدم می‌شود؛ ولی به علت تقارب زمانی و مجاورت این فعل‌ها، ظرف فعل مجاور را پذیرفته و در حکم زمان واحد به کار رفته است (ابن جنی، ۲۰۰۶م: ۲۲۲).

۱۱. دلالت اعراب رفع بر معانی خاص

درباره دلالت هر یک از حرکات، نظریه‌های بسیاری وجود دارد که می‌توان برخی از آنها را درباره حرکت ضمه یا کلمه مرفوع، به اختصار بیان کرد. بنابر نظریه بیشتر نحویان، علامت رفع بر اسناد دلالت می‌کند و اهمیت اسناد در جمله، اعم از اسمیه و فعلیه، به حدی است که آن را اساس ترکیب در نحو دانسته‌اند؛ به عبارت دیگر، اسناد، پایه و محور دیگر روابط در جمله است؛ زیرا از طریق

اسناد می‌توان یک جمله کامل از لحاظ معنایی به وجود آورد و متکلم به اختیار خود می‌تواند الفاظی را بر آن جمله بیفزاید یا آنکه به همان جمله اکتفا کند (شعیر، ۲۰۰۷: م: ۳۹). علامت نصب نیز دال بر فضله است و علامت جر بر فضله یا اضافه دلالت می‌کند که از طریق حرف میسر می‌شود (حامد، ۲۰۰۲: م: ۷۲).

درباره اسناد باید بگوییم که علامت رفع در اسم، دال بر اسناد است؛ ان گاه که در نقش‌های مبتدا، خبر، فاعل و یا نایب فاعل ظاهر می‌شود؛ یعنی اسم مرفوع یا باید مسند باشد یا مسندالیه؛ حتی اگر مسندالیه در معنا مفعول باشد؛ مانند نایب فاعل که در اصل، مفعول بوده است. این اصل در جمله‌های اسنادی، ثابت است؛ خواه هر دو رکن در جمله آمده باشد و خواه یکی از آنها حذف شده باشد. در صورت حذف، رفع و نصب هر دو جایز است؛ هر چند قول نصب، مشهورتر است؛ مانند «خیر مقدم» که در اصل، «هذا خیر مقدم» بوده است (شعیر، ۲۰۰۷: م: ۴۲).

گاه این اسناد به گونه‌ای دیگر در جمله ظاهر می‌شود که به موجب آن، معناهای متفاوتی متناسب با آن نقش، بر آن حمل می‌شود و بدان دلالت‌های فرعی کلمه گفته می‌شود. اسناد در مصادر، اسناد در ظروف و اسناد در نعت مقطوع، از جمله این دلالت‌هاست (حامد، ۲۰۰۲: م: ۷۳)؛ مانند زمانی که صفت را به جای تابعیت از موصوف در اعراب، مقطوع می‌کنیم تا به ثبوت و دوام آن در موصوف، توجه دهیم. در ادامه بحث، به موارد مشابه دیگر می‌پردازیم.

۱۲. دلالت اسناد در کلمات مرفوع

در بسیاری از مواقع اعرابی، علامت رفع، جنبه اسنادی کلمه را تثبیت و آن را از موقعیت متمم و در اصطلاح، فضله بودن لفظ فاصله می‌دهد؛ مثلاً اگر در جمله «مَنْ ذَا خَيْرٍ (خیراً) مِنْكَ»، «خیر» را به نصب یا رفع بخوانیم، تفاوت معنایی آشکاری میان دو صورت روی می‌دهد. در حالت رفع، جمله این گونه است: «مَنْ الذی هو خیرٌ مِنْكَ»، «خیر» خبر برای مبتدای محذوف است و مقصود، اشاره به فردی با برتری مشخص نیست؛ بلکه سؤال این است که برتر از او شناخته شود؛ در حالی که در صورت نصب، فضل فرد مورد نظر ثابت شده و هدف، آن است که این مسئله را او به ما اعلام کند که در حالت نیکوکاری، برتر از او وجود ندارد (و «خیر»، منصوب و حال قرار داده

می شود)؛ همان طور که «قائم» در «ما شأنک قائماً»، نصب داده می شود تا وضعیت فردی، در حالی که ایستاده است، دریافت شود (سیبویه، ۱۹۹۹م: ۶۱ / ۲)؛ بدین ترتیب، در حالت رفعی، بار اصلی کلمه بر «خیر» به عنوان اسناد جمله است؛ در حالی که در جمله دوم، حالت فرع در جمله است و در انعقاد جمله، نقشی ندارد.

شاهد دیگر، ثبوت معنایی در کلمات مرفوع است؛ مثلاً اگر مصدر مسندالیه واقع شود، مرفوع می شود و بر ثبوت، دوام و اغراق در معنای ثبوت، دلالت می کند. زمانی مصدر بر ثبوت و دوام دلالت دارد که در نقش مبتدا ظاهر شود؛ مانند: «سلامٌ علیکم» و یا آیه شریفه «وَبِئْسَ لِلْمُطَفِّينَ» (قرآن، مطففین: ۱). در این دو مثال، کلمه های «سلام» و «ویل» مصدرهایی هستند که نقش مبتدا گرفته اند و تنها می توانند مرفوع باشند؛ زیرا معنای ثبوت و دوام را به مخاطب القاء می کنند؛ «سلام» درودی همواره را برای انسان می طلبد و «ویل» عذاب همیشگی را به کم فروشان نوید می دهد (القیسی، ۲۰۰۴م: ۳۴).

از جمله دیگر موارد می توان مثال های مشهور «له علمٌ علمُ الفقهاء» و «له رأیٌ رأیُ الأصلاء» را ذکر کرد. در این دو مثال، «علم» و «رأی» دوم یا بدل از مبتدا هستند و یا صفت اند؛ پس بنا بر تبعیت، مرفوع اند و رفع آنها نیز بدین سبب است که بر صفتی ثابت دلالت دارند (حامد، ۲۰۰۲م: ۷۴). همین کلمه در صورت تغییر اعراب به نصب، معنی حدوثی و محدودیت آن علم را القاء می کند. طبیعی است که اگر این اسناد با عواملی دیگر مانند قرار گرفتن مصدر به جای اسم فاعل همراه باشد، حامل معنی اغراق در ثبوت و دوام است؛ مانند زمانی که می گوئیم: «زیدٌ سیرٌ سیرٌ» و «أنتَ سیرٌ سیرٌ». در این نمونه ها در واقع، مصدر «سیر» منصوب به فعل واجب الحذف بوده است: «أنتَ سیرٌ سیراً»؛ اما چون فعل بر تجدید و حدوث دلالت دارد و معنای ثبوت و دوام، مورد نظر متکلم است، مصدر، خبر و مرفوع می شود که در واقع بلیغ ترین گفتار است؛ در حالی که در مثال هایی مشابه که از اسم فاعل یا مفعول استفاده می شود، شاهد چنین اغراق معنایی نیستیم.

در برخی استثناء های مرفوع نیز شاهد چنین بار معنایی ای - که با اقتضای لفظی، تفاوت دارد - هستیم و اعراب، تابع معنایی است که متکلم، آن را اراده کرده است؛ بدین ترتیب، وضعیت رفعی که در اعراب، قانون شناخته می شود، برگرفته از بار معنایی آن است؛ به عبارت دیگر، منطوق،

طالب اعرابی است و مفهوم، طالب اعرابی دیگر؛ بنابراین، با حمل بر معنا، وضعیت اعرابی آن را با معنای مستفاد هماهنگ می‌کنیم؛ مانند قول فرزددق:

وَعِظُ الزَّمَانِ يَا بَنِي مَرَوَانَ لَمْ يَدْعُ مِنْ الْمَالِ إِلَّا مَسَحَتْهُ أَوْ مَجْلَفُ

در این بیت، «مسحت» بنا بر حمل بر معنی، مرفوع شده است؛ زیرا معنی آن، چنین است: «مابقی من المال مسحت»؛ بنابراین، اگرچه مستثنی به ظاهر در موضع مفعولی قرار دارد، از جهت معنایی، فاعل است و اعراب از صورت معنایی آن تبعیت کرده است؛ البته برخی «الا» را به معنی «و» عطف گرفته و «مسحت» را به کسر «ح»، یعنی هلاک‌کننده دانسته‌اند: «وَعِظُ الزَّمَانِ وَ مُسَحَتْ مِنْ الزَّمَانِ أَذْهَبَ مَا لَنَا» (فراهیدی، ۱۹۹۵م: ۱۶۹).

۱۳. حذف معنای حدوث با انتخاب علامت رفع

از دیگر موارد رفع در اسناد، مطابقت کامل خبر با مبتدا و نیز از بین رفتن معنای حدوث در اسم‌های زمانی و مکانی است. برخی عالمان نحو معتقدند وقتی اسم زمان یا مکان، خبر واقع شود، باید آن را متعلق به محذوف دانست؛ اما برخی دیگر از جمله رازی، این نظر را رد کرده و گفته‌اند وقتی اسم زمان، خبر واقع می‌شود، در واقع، با مبتدا مطابقت کامل دارد و از معنای ظرفیت، خارج شده است (محسب، ۲۰۰۸م: ۳۸). این حالت، از دو طریق مستقیم و غیرمستقیم، امکان‌پذیر است.

شیوه مستقیم، زمانی است که ایام هفته، خبر واقع شوند؛ مانند: «الیوم أحد». در این مثال، مبتدا و خبر، هر دو یکی هستند و خبر از معنای ظرفیت خارج شده است. اگر اسم زمان، خبر واقع شود؛ اما بر حدوث دلالت کند، رفع و نصب آن جایز است؛ زیرا بنا بر اسناد، مرفوع و بنا بر ظرفیت، منصوب

روش کاغذی‌انداز مطالعات فرسنگی

۱. السَّحَتْ كُلَّ حَرَامٍ قَبِيحِ الذِّكْرِ وَ قِيلَ هُوَ مَا خَبَثَ مِنَ الْمَكَاسِبِ وَ حَرَمَ فَلَزِمَ عَنْهُ الْعَارُ وَ قَبِيحِ الذِّكْرِ كَثْمَنِ الْكَلْبِ وَ الْخَمْرِ... وَ أَسَحَتْ الرَّجُلَ اسْتَأْصَلَ مَا عِنْدَهُ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَسْحَتُكُمْ بِعَذَابٍ... قَالَ الْفَرَزْدَقُ وَعِضُ زَمَانٍ يَا بَنِي مَرَوَانَ لَمْ يَدْعُ مِنَ الْمَالِ إِلَّا مَسَحَتْهُ أَوْ مَجْلَفُ قَالَ وَ الْعَرَبُ تَقُولُ سَحَتْ وَ أَسَحَتْ وَ يَرَوِي إِلَّا مَسَحَتْ أَوْ مَجْلَفُ وَ مِنْ رِوَاةٍ كَذَلِكَ جَعَلَ مَعْنَى لَمْ يَدْعُ لَمْ يَتَّقَارَ وَ مِنْ رِوَاةٍ إِلَّا مَسَحَتْ جَعَلَ لَمْ يَدْعُ بِمَعْنَى لَمْ يَتَرَكَ وَ رَفَعُ قَوْلُهُ أَوْ مَجْلَفُ يَا ضِمَارُ كَأَنَّهُ قَالَ أَوْ هُوَ مَجْلَفُ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ وَ هَذَا هُوَ قَوْلُ الْكِسَائِيِّ وَ مَالٍ مَسْحُوتٌ وَ مَسَحَتْ أَيُّ مَذْهَبٍ (ابن منظور، ۱۹۹۲م: «سحت»).

می‌شود و این حالت، زمانی اتفاق می‌افتد که اسم‌زمان بر اعیاد و روزهایی خاص در سال همچون عید فطر و عید قربان دلالت کند.

شیوه غیرمستقیم، زمانی است که حالت حدوث، استمرار داشته باشد و هدف از آمدن اسم‌زمان به‌عنوان خبر، اغراق در معنای مبتدا باشد؛ مانند: «غدوها شهر و رواحها شهر». در این نمونه، «شهر» اسم‌زمان است و علت مرفوع‌بودن آن، اغراق در معنای مبتداست. گویی مبتدا بر تمام معنای خبر دلالت دارد و بنابراین، میان معنای «شهر»، «غدو» و «رواح»، نوعی تطابق ایجاد می‌شود (حامد، ۲۰۰۲م: ۷۷).

بر همین اساس می‌توان گفت مرفوع‌شدن اسم‌زمان، شرطهایی دارد که ازجمله آنها می‌توان استغراق در معنای مبتدا، استمرار حدث یا به زبان دیگر، نزدیک‌شدن آن، ثبوت و نکره‌بودن اسم‌زمان را ذکر کرد. (لوشن، ۲۰۰۶م: ۴۳) با توجه به جواز رفع و نصب اسم‌زمان، دو حالت پیش می‌آید: حالت اول، زمانی است که رفع، اولویت دارد و مبتدا بر بیشترین بخش زمان و یا تمام مدت آن دلالت دارد. در این حالت، بنابر نظر کوفیان، رفع اسم‌زمان، واجب است. ازجمله نمونه‌های دلالت بر تمام مدت‌زمان، موارد ذیل درخور ذکر است: مثال سابق؛ «و حمله و فصاله ثلاثون شهراً»؛ مثالی که بر بیشترین مدت‌زمان دلالت کند؛ همچون «الصوم يوم» و نیز «الحج أشهر معلومات».

حالت دوم، زمانی است که یکی از شرط‌های بالا، یعنی تنکیر، استغراق زمان یا بیشترین مدت آن را از دست دهد. در این صورت، اولویت با نصب خواهد بود؛ همچون: «الزیاره يوم الجمعة». در این مثال، هردو شرط تنکیر و استغراق را از دست داده است (محسب، ۲۰۰۸م: ۴۰)؛ اما زمانی که اسم‌مکان، خبر واقع شود، علاوه بر نکره‌بودن باید حدوث آن از میان برود و به استمرار تبدیل شود که در این صورت، ترجیحاً مرفوع است؛ مانند: «نحن قدام و انتم خلف» (حامد، ۲۰۰۲م: ۷۸).

۱۴. اولویت رفع با عنایت به معنی

یکی دیگر از مواردی که اسم، مرفوع می‌شود و نقش مبتدا می‌پذیرد، باب اشتغال است. اسم مشغول‌عنه چهار حالت دارد: رفع، نصب، وجوب نصب و جواز هردو. در اینجا، اولویت رفع این

اسم، مورد نظر ماست که بنابر نظر سیبویه، چون ابتدا به سخن است و معنای ابتدائیت را همراه دارد، ترجیحاً باید مرفوع باشد؛ مانند: «زیدٌ ضربته». منظور سیبویه این است که اگر «زید» منصوب شود، باید معمول مفسر «ضربت» قرار گیرد؛ در این صورت و نیز تقدیر فعل، ابتدائیت و تأکید بر آن را به عنوان مسندالیه دچار خدشه می‌کند. از دیگر موارد مشابه، باب استفهام است. بنابر نظر سیبویه، هدف از ذکر کلمه‌ای که قبل از حرف استفهام می‌آید، ابتدا به سخن و جلب توجه مخاطب است و معنای «هوشیار باش» را در خود دارد؛ بنابراین، مرفوع می‌آید؛ مانند: «عبدالله هل لقیته؟» (نهر، ۲۰۰۸م: ۵۶)؛ البته در باب اشتغال، سبب را قرار گرفتن ادات صدارت طلب بین مفسر و مفسر دانسته‌اند.

موردی دیگری که رفع با وجود اقتضای اعراب‌های دیگر، در کلام اولویت می‌یابد، صفتی مقطوع است که برای مدح، ذم و یا ترحم به کار می‌رود. در این حالت، عالمان نحو، جواز رفع و نصب آن را ذکر کرده‌اند؛ رفع بنابر اینکه مبتداست و نصب بنابر اینکه مفعول فعل محذوف است؛ همچنان که شاعر می‌گوید:

نفسی فِداءِ أميرِ المؤمنينِ إذا أبدى النواجذَ يومَ باسلٍ ذكراً
الخائضُ العَمْرُ والميمونُ طائرُهُ خليفَةُ اللهِ يستسقى به المطرُ

در این نمونه، «الخائض» به عنوان صفت مقطوع «امیرالمؤمنین» از باب مدح آمده است؛ حال آنکه «امیرالمؤمنین» مجرور است و ترجیح اعراب رفع، توجیه ادعای ثبوت این صفت را همراه مدح دارد؛ در حالی که در حالت نصب، به دلیل فضله بودن مفعول و فعلیه بودن جمله، این جنبه ضعیف می‌شود.

۱۵. انتخاب حرکت رفع با عنایت به قرینه‌ها (اعتقاد متکلم)

مشابه چنین تفاوت‌های اعرابی را در وضعیتی یکسان برای دریافت معانی مختلف از آیات قرآن شاهدیم؛ مثلاً در دو آیه «إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قرآن، نحل: ۲۴) و «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ» (قرآن، نحل: ۳۰)، با وجود شباهت سیاق هر دو آیه از این جهت که «قيل» به صورت مجهول آمده و پس از آن، سؤالی مشابه به صورت «ماذا انزل ربكم» وارد

شده است، شاهدیم که جواب در آیه اول، مرفوع و در آیه دوم، منصوب است. در آیه اول، «اساطیر» خبر برای مبتدای محذوف «هو» و در آیه دوم، «خیرا» مفعول برای فعل محذوف قرار داده شده است. علت این گونه کاربرد، آن است که در آیه اول، سخن کافران نقل می‌شود و کافر، منکر نزول قرآن است و این کتاب آسمانی را کذب و اسطوره می‌داند؛ بنابراین، حاضر نیست به وحیانی بودن آن اعتراف کند؛ اما در آیه دوم، جواب مؤمنان مطرح شده است که معتقدند قرآن از جانب خدا نازل شده و تقدیر «انزل» مناسب حال و اعتقاد آنان، و معنای مورد نظر است (الخطیب، ۲۰۰۰م: ۲/۴۰۳).

بنابر نظر زمخسری، در واقع، کافران از پاسخ‌دادن به سؤال طفره رفته و برای اینکه قرآن را نزول ندانند، جمله‌ای مستقل را در قالب مبتدا و خبر بیان کرده‌اند که با مسئله نزول در سؤال و در واقع، انکار فحوای سؤال، ارتباطی ندارد؛ البته در هر دو مورد، محذوف‌هایی وجود دارند که براساس قرینه‌ها می‌توان بدانها دست یافت. در زبان‌شناسی نیز چنین اصلی با عنوان «درک معنای واحد محذوف» وجود دارد و این حذف، زمانی تحقق می‌یابد که گوینده احساس کند کاربرد واحد یا واحدهایی بر روی محور هم‌نشینی، حشو و از طریق دانش زبانی مخاطب، قابل درک است. باید توجه داشته باشیم که درک حشو برحسب دانش زبانی، با آنچه براساس دانش دایره‌المعارفی، حشو به‌شمار می‌رود، اشتباه گرفته نشود. به دو مثال زیر توجه کنید:

الف) «بلیت {هوایما} گرفته‌ام فردا بروم {شهر} لندن»؛

ب) «برو {موی} سرت را کوتاه کن».

در نمونه اول، واژه‌های «هوایما» و «شهر» به این علت قابل حذف‌اند که گوینده فکر می‌کند مخاطبش می‌داند «لندن» چیست و کجاست، و برای رفتن به آنجا چه بلیتی باید بخرد. در نمونه دوم نیز با توجه به قرینه «سر» در جمله، مخاطب می‌فهمد منظور گوینده، موی مخاطب است (صفوی، ۱۳۸۲ش: ۲۵۰).

گونه تقدیری یا حذفی به کاررفته در زبان عربی، با قرینه‌های حالیه و مقالیه، ارتباطی قابل توجه دارد که بیانگر نقش عمده معنا و توانمندی آن در القای معانی گوناگون است. این مسئله، تفاوت

عمده زبان عربی را با دیگر زبان‌ها در بروز بخشی از این حذف و تقدیرها در حرکت‌های اعرابی، جلوه‌گر می‌کند.

۱۶. نتیجه‌گیری

علم نحو، علمی است که با الفاظ سروکار دارد و نقش آنها را در جمله، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. علم معنی‌شناسی با معنای کلمات و مفهومی که از چگونگی چینش آنها در کنار هم منتقل می‌شود، سروکار دارد. دانش‌های نحو و معنی‌شناسی به گونه‌ای با هم در آمیخته‌اند که صحیح بودن جمله از لحاظ نحوی، منوط به معنای درست آن است و بالعکس.

اعراب، از جمله مسائل تأثیرگذار و مطرح در علم نحو است که در تعیین معنای کلمات، نقشی کلیدی دارد و در واقع، حرکات، مخاطب را به سوی معنا رهنمون می‌شوند. در این باب، با وجود اختلاف نظری که میان نحویان در زمینه تقدم هر یک از لفظ و معنا وجود دارد، بیشتر شواهد نحوی موجود، بیانگر سیطره لفظ بر معناست؛ بنابراین، شاهد تصرف در اعراب در صورت گنجایش معنا یا تأکید بر یگانگی اعراب در صورت تحمل نکردن معنا و حکم‌دادن به نفع معنا در صورت تجاذب لفظ و معنی هستیم؛ همچنان که مثلاً درباره اعراب رفع، شاهد ترجیح این نوع اعراب در معانی ثبوتی، و دوام و کم‌رنگ شدن معنای حدوثی موجود در کلمه و کلام هستیم؛ همچنان که قرینه‌های حالیه و مقالیه، و نوع معنی مورد نظر، در اولویت بخشی به علامت رفع و انتخاب آن، نقشی مهم ایفا می‌کند و بخشی از آن را می‌توان در اسناد مصادر، اسناد اسم‌زمان و مکان، باب اشتغال و صفت مقطوع جستجو کرد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۲۰۰۶م). *الخصائص*. تحقیق: محمد علی نجار. بیروت: عالم‌الکتب.
- ابن درید، ابوبکر محمد بن حسن (۱۹۹۱م). *الاشتقاق*. تحشیه عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالجيل.

- ابن هشام، جمال‌الدین (۱۴۱۳ق). *معنی‌اللیب*. تحشیه مازن مبارک و دیگران. قم: مطبعه الامیر.
- ابن منظور (۱۹۹۲م). *لسان‌العرب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- باقری، مه‌ری (۱۳۸۲ش). *مقدمات زبان‌شناسی*. تهران: سورۀ مهر.
- جرجانی، ابوبکر عبدالقادر (۱۹۹۵م). *اعجازالقرآن*. تحشیه محمد التنجی. بیروت: دار الکتب العربی.
- چامسکی، نوآم (۱۳۶۲ش). *ساخت‌های نحوی*. ترجمۀ احمد سمیع گیلانی. تهران: خوارزمی.
- حامد، عبدالسلام السید (۲۰۰۲م). *الشکل و الدلاله*. قاهره: دار غریب.
- خضر، مصطفی محمد عبدالمجید (۲۰۱۰م). *الانفاظ و الدلاله*. اسکندریه: مؤسسه حورس الدولیه.
- خضیر، عبدالکریم (۲۰۱۰م). *شرح متن الاجرومیہ*. <www.khudheir.com>.
- الخطیب، ظاهر یوسف (۲۰۰۰م). *المعجم المفصل فی الإعراب*. مراجعه: امیل یعقوب، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- دینه‌سن، آنه‌ماری. *روابط هم‌نشینی و جانشینی از نظر سوسور* (۱۳۸۵ه). ترجمۀ مظفر قهرمان. <www.dibache.com>
- زرکش، محمد بن بهادر (۱۳۹۱ق). *البرهان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- سیویه، عمر بن عثمان (۱۹۹۹م). *الکتاب*. تحشیه: امیل بدیع یعقوب، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- شعیر، محمد رزق (۲۰۰۷م). *الوظائف الدلاليه للجمله العربیه*. قاهره: مکتبه الآداب.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱ش). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۲ش). *معنی‌شناسی کاربردی*. تهران: همشهری.
- ----- (۱۳۸۳ش). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سورۀ مهر.
- الطلحی، رده‌الله بن رده بن ضیف‌الله (۱۴۲۴ق). *دلالة السیاق*. مکه: جامعه أم القری.
- عبدالجلیل، منقور (۲۰۰۱م). *علم الدلاله*. دمشق: اتحاد الکتب العرب.

- العکبرى، عبدالله الحسين (٢٠٠١م). **اللباب فى علل البناء و الإعراب**. تحقيق: غازى مختار طليمات، بيروت: دار الفكر المعاصر.
- فراهيدى، خليل بن احمد (١٩٩٥م). **الجمال فى النحو**. تحشيه فخرالدين قباوه. (بى جا): المكتبه الشامله.
- القيسى، ايوب جرجيس عطيه (٢٠٠٤م). **الإختيارات النحويه**. اسكندريه: دار الايمان.
- كمال الدين، حازم على (٢٠٠٧م). **علم الدلاله المقارن**. قاهره: مكتبه الآداب.
- لوشن، نورالهدى (٢٠٠٦م). **علم الدلاله**. اسكندريه: المكتب الجامعى الحديث.
- محاسب، محيى الدين (٢٠٠٨م). **علم الدلاله عند العرب**. فخرالدين الرازى نموذجاً. لبيى: دار الكتاب الجديد المتحدّه.
- مختار عمر، احمد (١٣٨٥ش). **معناشناسى**. ترجمه: دكتور سيد حسين سيدى. مشهد: دانشگاه فردوسى مشهد.
- مزيان، على حسن (٢٠٠٢م). **مباحث فى فقه اللغه**. لبيى: دار شموع الثقافه.
- المسدى، دكتور عبدالسلام (٢٠١٠م). **العربيه و الاعراب**. بيروت: دار الكتاب الجديد المتحدّه.
- نهر، هادى (٢٠٠٨م). **علم الدلاله التطبيقيه فى التراث العربى**. اردن: عالم الكتب الحديث.